



کانون فرهنگی و تربیتی شهید فهمیده

زندگی نامه حضرت امام رضا (ع) و حضرت معصومه (ع)

و

نقدی بر شبهات مطرح شده در باب معجزه ، شفاعت ائمه (ع)

توسلات و شفای مرضا

تهیه و تنظیم :

کانون فرهنگی و تربیتی شهید فهمیده

مرداد ۹۵

فهرست مطالب

- زندگینامه امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)..... ۳
- زندگینامه حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها)..... ۸
- مبحث اول : نقدی پیرامون شبهات و سئوالات مطرح شده در خصوص توسل و شفاعت..... ۱۲
- مبحث دوم : نقدی بر شبهات مطرح شده پیرامون معجزه و شفا یافتن مریض بواسطه توسل..... ۱۶

زندگینامه امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

نام، لقب و کنیه امام:

نام مبارک ایشان علی و کنیه آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین لقب ایشان "رضا" به معنای "خشنودی" می‌باشد. امام محمد تقی (علیه السلام) امام نهم و فرزند ایشان سبب نامیده شدن آن حضرت به این لقب را اینگونه نقل می‌فرماید: "خداوند او را رضا لقب نهاد زیرا خداوند در آسمان و رسول خدا و ائمه اطهار در زمین از او خشنود بوده‌اند و ایشان را برای امامت پسندیده‌اند و همینطور (به خاطر خلق و خوی نیکوی امام) هم دوستان و نزدیکان و هم دشمنان از ایشان راضی و خشنود بودند."

یکی از القاب مشهور حضرت "عالم آل محمد" است. این لقب نشانگر ظهور علم و دانش ایشان می‌باشد. جلسات مناظره متعددی که امام با دانشمندان بزرگ عصر خویش، بویژه علمای ادیان مختلف انجام داد و در همه آنها با سربلندی تمام بیرون آمد دلیل کوچکی بر این سخن است، که قسمتی از این مناظرات در بخش "جنبه علمی امام" آمده است. این توانایی و برتری امام، در تسلط بر علوم یکی از دلایل امامت ایشان می‌باشد و با تأمل در سخنان امام در این مناظرات، کاملاً این مطلب روشن می‌گردد که این علوم جز از یک منبع وابسته به الهام و وحی نمی‌تواند سرچشمه گرفته باشد.

تولد امام:

حضرت رضا (علیه السلام) در یازدهم ذی‌قعدة الحرام سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشودند. از قول مادر ایشان نقل شده است که: "هنگامی که به حضرتش حامله شدم به هیچ وجه ثقل حمل را در خود حس نمی‌کردم و وقتی به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و تمجید حق تعالی و ذکر "لااله الاالله" را از شکم خود می‌شنیدم، اما چون بیدار می‌شدم دیگر صدایی بگوش نمی‌رسید. هنگامی که وضع حمل انجام شد، نوزاد دو دستش را به زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می‌داد؛ گویی چیزی می‌گفت."^(۲) نظیر این واقعه، هنگام تولد دیگر ائمه و بعضی از پیامبران الهی نیز نقل شده است، از جمله حضرت عیسی که به اراده الهی در اوان تولد، در گهواره لب به سخن گشوده و با مردم سخن گفتند که شرح این ماجرا در قرآن کریم آمده است.^(۳)

زندگی امام در مدینه:

حضرت رضا (علیه السلام) تا قبل از هجرت به مرو در مدینه زادگاهشان، ساکن بودند و در آنجا در جوار مدفن پاک رسول خدا و اجداد طاهربینشان به هدایت مردم و تبیین معارف دینی و سیره نبوی می‌پرداختند. مردم مدینه نیز بسیار امام را دوست می‌داشتند و به ایشان همچون پدری مهربان می‌نگریستند. تا قبل از این سفر، با اینکه امام بیشتر سالهای عمرش را در مدینه گذرانده بود، اما در سراسر مملکت اسلامی پیروان بسیاری داشت که گوش به فرمان اوامر امام بودند.

امام در گفتگویی که با مأمون درباره ولایت عهدی داشتند، در این باره این گونه می‌فرماید: "همانا ولایت عهدی هیچ امتیازی را بر من نیفزود. هنگامی که من در مدینه بودم فرمان من در شرق و غرب نافذ بود و اگر از کوچه‌های شهر مدینه عبور می‌کردم، عزیزتر از من کسی نبود. مردم پیوسته حاجاتشان را نزد من می‌آوردند و کسی نبود که بتوانم نیاز او را برآورده سازم مگر اینکه این کار را انجام می‌دادم و مردم به چشم عزیز و بزرگ خویش، به من می‌نگریستند."

امامت حضرت رضا (علیه السلام):

امامت و وصایت حضرت رضا (علیه السلام) بارها توسط پدر بزرگوار و اجداد طاهربینشان و رسول اکرم (صلی الله و علیه و اله) اعلام شده بود. به خصوص امام کاظم (علیه السلام) بارها در حضور مردم ایشان را به عنوان وصی و امام بعد از خویش معرفی کرده بودند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌نماییم.

یکی از یاران امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌گوید: «ما شصت نفر بودیم که موسی بن جعفر به جمع ما وارد شد و دست فرزندش علی در دست او بود. فرمود: "آیا می‌دانید من کیستم؟" گفتیم: "تو آقا و بزرگ ما هستی." فرمود: "نام و لقب من را بگویید." گفتیم: "شما موسی بن جعفر بن محمد هستید." فرمود: "این که با من است کیست؟" گفتیم: "علی بن موسی بن جعفر." فرمود: "پس شهادت دهید او در زندگانی من وکیل من است و بعد از

مرگ من وصی من می‌باشد." (۴) در حدیث مشهوری نیز که جابر از قول نبی اکرم نقل می‌کند امام رضا (علیه السلام) به عنوان هشتمین امام و وصی پیامبر معرفی شده‌اند. امام صادق (علیه السلام) نیز مکرر به امام کاظم می‌فرمودند که "عالم آل محمد از فرزندان تو است و او وصی بعد از تو می‌باشد."

اوضاع سیاسی:

مدت امامت امام هشتم در حدود بیست سال بود که می‌توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد:

۱- ده سال اول امامت آن حضرت، که همزمان بود با زمامداری هارون.
۲- پنج سال بعد از آن که مقارن با خلافت امین بود.
۳- پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز بود.
مدتی از روزگار زندگانی امام رضا (علیه السلام) همزمان با خلافت هارون الرشید بود. در این زمان است که مصیبت دردناک شهادت پدر بزرگوارشان و دیگر مصیبت‌های اسفبار برای علویان (سادات و نوادگان امیرالمؤمنین) واقع شده است. در آن زمان کوشش‌های فراوانی در تحریک هارون برای کشتن امام رضا (علیه السلام) می‌شد تا آنجا که در نهایت هارون تصمیم بر قتل امام گرفت؛ اما فرصت نیافت نقشه خود را عملی کند. بعد از وفات هارون فرزندش امین به خلافت رسید. در این زمان به علت مرگ هارون ضعف و تزلزل بر حکومت سایه افکنده بود و این تزلزل و غرق بودن امین در فساد و تباهی باعث شده بود که او و دستگاه حکومت، از توجه به سوی امام و پیگیری امر ایشان بازمانند. از این رو می‌توانیم این دوره را در زندگی امام دوران آرامش بنامیم.

اما سرانجام مأمون عباسی توانست برادر خود امین را شکست داده و او را به قتل برساند و لباس قدرت را به تن نماید و توانسته بود با سرکوب شورشیان فرمان خود را در اطراف و اکناف مملکت اسلامی جاری کند. وی حکومت ایالت عراق را به یکی از عمال خویش واگذار کرده بود و خود در مرو اقامت گزید و فضل بن سهل را که مردی بسیار سیاستمدار بود، وزیر و مشاور خویش قرار داد. اما خطری که حکومت او را تهدید می‌کرد علویان بودند که بعد از قرنی تحمل شکنجه و قتل و غارت، اکنون با استفاده از فرصت دو دستگی در خلافت، هر یک به عناوین مختلف در خفا و آشکار علم مخالفت با مأمون را برافراشته و خواهان براندازی حکومت عباسی بودند؛ به علاوه آنان در جلب توجه افکار عمومی مسلمین به سوی خود، و کسب حمایت آنها موفق گردیده بودند و دلیل آشکار بر این مدعا این است که هر جا علویان بر ضد حکومت عباسیان قیام و شورش می‌کردند، انبوه مردم از هر طبقه دعوت آنان را اجابت کرده و به یاری آنها بر می‌خواستند و این، بر اثر ستم‌ها و نارواییها و انواع شکنجه‌های دردناکی بود که مردم و بخصوص علویان از دستگاه حکومت عباسی دیده بودند. از این رو مأمون درصدد بر آمده بود تا موجبات برخورد با علویان را برطرف کند. بویژه که او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومت او شده بود از میان بردارد و برای استقرار پایه‌های قدرت خود، محیط را امن و آرام سازد. لذا با مشورت وزیر خود فضل بن سهل تصمیم گرفت تا دست به خدعه‌ای بزند. او تصمیم گرفت تا خلافت را به امام پیشنهاد دهد و خود از خلافت به نفع امام کناره‌گیری کند، زیرا حساب می‌کرد نتیجه از دو حال بیرون نیست، یا امام می‌پذیرد و یا نمی‌پذیرد و در هر دو حال برای خود او و خلافت عباسیان، پیروزی است. زیرا اگر بپذیرد ناگزیر، بنابر شرطی که مأمون قرار می‌داد ولایت عهدی آن حضرت را خواهد داشت و همین امر مشروعیت خلافت او را پس از امام نزد تمامی گروه‌ها و فرقه‌های مسلمانان تضمین می‌کرد. بدیهی است برای مأمون آسان بود در مقام ولایتعهدی بدون این که کسی آگاه شود، امام را از میان بردارد تا حکومت به صورت شرعی و قانونی به او بازگردد. در این صورت علویان با خشنودی به حکومت می‌نگریستند و شیعیان خلافت او را شرعی تلقی می‌کردند و او را به عنوان جانشین امام می‌پذیرفتند. از طرف دیگر چون مردم حکومت را مورد تایید امام می‌دانستند لذا قیام‌هایی که بر ضد حکومت می‌شد جاذبه و مشروعیت خود را از دست می‌داد.

او می‌اندیشید اگر امام خلافت را نپذیرد ایشان را به اجبار ولیعهد خود می‌کند که در اینصورت بازهم خلافت و حکومت او در میان مردم و شیعیان توجیه می‌گردد و دیگر اعتراضات و شورش‌هایی که به بهانه غصب خلافت و ستم، توسط عباسیان انجام می‌گرفت دلیل و توجیه خود را از دست می‌داد و با استقبال مردم و دستداران امام مواجه نمی‌شد. از طرفی او می‌توانست امام را نزد خود ساکن کند و از نزدیک مراقب رفتار امام و پیروانش باشد و هر حرکتی از سوی امام و شیعیان ایشان را سرکوب کند. همچنین او گمان می‌کرد که از طرف دیگر شیعیان و پیروان امام، ایشان را به خاطر نپذیرفتن خلافت در معرض سئوال و انتقاد قرار خواهند داد و امام جایگاه خود را در میان دستدارانش از دست می‌دهد.

سفر به سوی خراسان:

مأمون برای عملی کردن اهداف ذکر شده چند تن از مأموران مخصوص خود را به مدینه، خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد تا حضرت را به اجبار به سوی خراسان روانه کنند. همچنین دستور داد حضرتش را از راهی که کمتر با شیعیان برخورد داشته باشد، بیاورند. مسیر اصلی در آن زمان راه کوفه، جبل، کرمانشاه و قم بوده است که نقاط شیعه‌نشین و مراکز قدرت شیعیان بود. مأمون احتمال می‌داد که ممکن است شیعیان با مشاهده امام در میان خود به شور و هیجان آیند و مانع حرکت ایشان شوند و بخواهند آن حضرت را در میان خود نگه دارند که در این صورت مشکلات حکومت چند برابر می‌شد. لذا امام را از مسیر بصره، اهواز و فارس به سوی مرو حرکت داد. مأموران او نیز پیوسته حضرت را زیر نظر داشتند و اعمال امام را به او گزارش می‌دادند.

حدیث سلسله الذهب:

در طول سفر امام به مرو، هر کجا توقف می‌فرمودند، برکات زیادی شامل حال مردم آن منطقه می‌شد. از جمله هنگامیکه امام در مسیر حرکت خود وارد نیشابور شدند و در حالی که در محملی قرار داشتند از وسط شهر نیشابور عبور کردند. مردم زیادی که خبر ورود امام به نیشابور را شنیده بودند، همگی به استقبال حضرت آمدند. در این هنگام دو تن از علما و حافظان حدیث نبوی، به همراه گروه‌های بیشماری از طالبان علم و اهل حدیث و درایت، مهار مرکب را گرفته و عرضه داشتند: "ای امام بزرگ و ای فرزند امامان بزرگوار، تو را به حق پدران پاک و اجداد بزرگوارت سوگند می‌دهیم که رخسار فرخنده خویش را به ما نشان دهی و حدیثی از پدران و جد بزرگوارتان، پیامبر خدا، برای ما بیان فرمایی تا یادگاری نزد ما باشد." امام دستور توقف مرکب را دادند و دیدگان مردم به مشاهده طلعت مبارک امام روشن گردید. مردم از مشاهده جمال حضرت بسیار شاد شدند به طوری که بعضی از شدت شوق می‌گریستند و آنهایی که نزدیک ایشان بودند، بر مرکب امام بوسه می‌زدند. ولوله عظیمی در شهر طنین افکنده بود به طوری که بزرگان شهر با صدای بلند از مردم می‌خواستند که سکوت نمایند تا حدیثی از آن حضرت بشنوند. تا اینکه پس از مدتی مردم ساکت شدند و حضرت حدیث ذیل را کلمه به کلمه از قول پدر گرامیشان و از قول اجداد طاهربینشان به نقل از رسول خدا و به نقل از جبرائیل از سوی حضرت حق سبحانه و تعالی املاء فرمودند: "کلمه لااله الاالله حصار من است پس هر کس آن را بگوید داخل حصار من شده و کسی که داخل حصار من گردد ایمن از عذاب من خواهد بود." سپس امام فرمودند: "اما این شروطی دارد و من، خود، از جمله آن شروط هستم."

ولایت عهدی:

باری، چون حضرت رضا (علیه السلام) وارد مرو شدند، مأمون از ایشان استقبال شایانی کرد و در مجلسی که همه ارکان دولت حضور داشتند صحبت کرد و گفت: "همه بدانند من در آل عباس و آل علی (علیه السلام) هیچ کس را بهتر و صاحب حق‌تر به امر خلافت از علی بن موسی رضا (علیه السلام) ندیدم." پس از آن به حضرت رو کرد و گفت: "تصمیم گرفته‌ام که خود را از خلافت خلع کنم و آن را به شما واگذار نمایم." حضرت فرمودند: "اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده جایز نیست که به دیگری بیخشی و اگر خلافت از آن تو نیست، تو چه اختیاری داری که به دیگری تفویض نمایی." مأمون بر خواسته خود پافشاری کرد و بر امام اصرار ورزید. اما امام فرمودند: "هرگز قبول نخواهم کرد." وقتی مأمون مأیوس شد گفت: "پس ولایت عهدی را قبول کن تا بعد از من شما خلیفه و جانشین من باشید." این اصرار مأمون و انکار امام تا دو ماه طول کشید و حضرت قبول نمی‌فرمودند و می‌گفتند: "از پدرانم شنیدم، من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا با زهر شهید خواهند کرد و بر من ملائک زمین و آسمان خواهند گریست و در وادی غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد." اما مأمون بر این امر پافشاری نمود تا آنجاکه مخفیانه و در مجلس خصوصی حضرت را تهدید به مرگ کرد. لذا حضرت فرمودند: "اینک که مجبورم، قبول می‌کنم به شرط آنکه کسی را نصب یا عزل نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور بر بساط خلافت نظر داشته باشم." مأمون با این شرط راضی شد. پس از آن حضرت، دست را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: "خداوند! تو می‌دانی که مرا به اکراه وادار نمودند و به اجبار این امر را اختیار کردم؛ پس مرا مؤاخذه نکن همان گونه که دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را هنگام قبول ولایت پادشاهان زمان خود مؤاخذه نکردی. خداوند، عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو، پس به من توفیق ده که دین تو را برپا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نگاه دارم. همانا که تو نیکو مولا و نیکو یآوری هستی."

جنبه علمی امام:

مأمون که پیوسته شور و اشتیاق مردم نسبت به امام و اعتبار بی‌همتای امام را در میان ایشان می‌دید می‌خواست تا این قداست و اعتبار را خدشه‌دار سازد و از جمله کارهایی که برای رسیدن به این هدف انجام داد تشکیل جلسات مناظره‌ای بین امام و دانشمندان علوم مختلف از سراسر دنیا بود، تا آنها با امام به بحث بپردازند، شاید بتوانند امام را از نظر علمی شکست داده و وجهه علمی امام را زیر سوال ببرند که شرح یکی از این مجالس را می‌آوریم:

"برای یکی از این مناظرات، مأمون فضل بن سهل را امر کرد که اساتید کلام و حکمت را از سراسر دنیا دعوت کند تا با امام به مناظره بنشینند. فضل نیز اسقف اعظم نصاری، بزرگ علمای یهود، روسای صابئین (پیروان حضرت یحیی)، بزرگ موبدان زرتشتیان و دیگر متکلمین وقت را دعوت کرد. مأمون هم آنها را به حضور پذیرفت و از آنها پذیرایی شایانی کرد و به آنان گفت: "دوست دارم که با پسر عموی من (مأمون از نوادگان عباس عموی پیامبر است که ناگزیر پسر عموی امام می‌باشد) که از مدینه پیش من آمده مناظره کنید." صبح روز بعد مجلس آراسته‌ای تشکیل داد و مردی را به خدمت حضرت رضا (علیه السلام) فرستاد و حضرت را دعوت کرد. حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند و به او فرمودند: "آیا می‌خواهی بدانی که مأمون کی از این کار خود پشیمان می‌شود." او گفت: "بلی فدایت شوم." امام فرمودند: "وقتی مأمون دلایل مرا بر رد اهل تورات از خود تورات و بر اهل انجیل از خود انجیل و از اهل زبور از زبورشان و بر صابئین بزبان ایشان و بر آتش‌پرستان بزبان فارسی و بر رومیان به زبان رومی‌شان بشنود و ببیند که سخنان تک تک اینان را رد کردم و آنها سخن خود را رها کردند و سخن مرا پذیرفتند آنوقت مأمون می‌فهمد که توانایی کاری را که می‌خواهد انجام دهد ندارد و پشیمان می‌شود و لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم." سپس حضرت به مجلس مأمون تشریف فرما شدند و با ورود حضرت، مأمون ایشان را برای جمع معرفی کرد و سپس گفت: "دوست دارم با ایشان مناظره کنید." حضرت رضا (علیه السلام) نیز با تمامی آنها از کتاب خودشان درباره دین و مذهبشان مباحثه نمودند. سپس امام فرمود: "اگر کسی در میان شما مخالف اسلام است بدون شرم و خجالت سؤال کند." عمران صابی که یکی از متکلمین بود از حضرت سؤالات بسیاری کرد و حضرت تمام سؤالات او را یک به یک پاسخ گفتند و او را قانع نمودند. او پس از شنیدن جواب سؤالات خود از امام، شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد و با برتری مسلم امام، جلسه به پایان رسید و مردم متفرق شدند. روز بعد حضرت، عمران صابی را به حضور طلبیدند و او را بسیار اکرام کردند و از آن به بعد عمران صابی خود یکی از مبلغین دین مبین اسلام گردید.

رجاء ابن ضحاک که از طرف مأمون مأمور حرکت دادن امام از مدینه به سوی مرو بود، می‌گوید: «آن حضرت در هیچ شهری وارد نمی‌شد مگر اینکه مردم از هر سو به او روی می‌آوردند و مسائل دینی خود را از امام می‌پرسیدند. ایشان نیز به آنها پاسخ می‌گفت و احادیث بسیاری از پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام) بیان می‌فرمود. هنگامی که از این سفر بازگشتم نزد مأمون رفتم. او از چگونگی رفتار امام در طول سفر پرسید و من نیز آنچه را در طول سفر از ایشان دیده بودم بازگو کردم. مأمون گفت: "آری، ای پسر ضحاک! ایشان بهترین، داناترین و عابدترین مردم روی زمین است."»

اخلاق و منش امام:

خصوصیات اخلاقی و زهد و تقوای آن حضرت به گونه‌ای بود که حتی دشمنان خویش را نیز شیفته و مجذوب خود کرده بود. با مردم در نهایت ادب تواضع و مهربانی رفتار می‌کرد و هیچ گاه خود را از مردم جدا نمی‌نمود. یکی از یاران امام می‌گوید: "هیچ گاه ندیدم که امام رضا (علیه السلام) در سخن بر کسی جفا ورزد و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند. هرگز نیازمندی را که می‌توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی‌کرد در حضور دیگری پایش را دراز نمی‌فرمود. هرگز ندیدم که کسی از خدمتکارانش بدگویی کند. خنده او قهقهه نبود بلکه تبسم می‌فرمود. چون سفره غذا به میان می‌آمد، همه افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سر سفره خویش می‌نشاند و آنان همراه با امام غذا می‌خوردند. شبها کم می‌خوابید و بسیاری از شبها را به عبادت می‌گذراند. بسیار روزه می‌گرفت و روزه سه روز در ماه را ترک نمی‌کرد. کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت. بیشتر در شبهای تاریک، مخفیانه به فقرا کمک می‌کرد." (۵) یکی دیگر از یاران ایشان می‌گوید: "فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او در خانه درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می‌کرد، خود را می‌آراست (لباسهای خوب و متعارف می‌پوشید). (۶) شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت

چراغ ایرادی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، اما امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: "ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی‌گیریم."^(۷)

شخصی به امام عرض کرد: "به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت اجداد، به شما نمی‌رسد." امام فرمودند: "تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار، آنان را بزرگوار ساخت."^(۸)

مردی از اهالی بلخ می‌گوید: "در سفر خراسان با امام رضا (علیه السلام) همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه خدمتگزاران حتی سیاهان را بر آن سفره نشانند تا همراه ایشان غذا بخورند. من به امام عرض کردم: "فدایت شوم بهتر است اینان بر سفره‌ای جداگانه بنشینند." امام فرمود: "ساکت باش، پروردگار همه یکی است. پدر و مادر همه یکی است و پاداش هم به اعمال است."^(۹)

یاسر، خادم حضرت می‌گوید: «امام رضا (علیه السلام) به ما فرموده بود: "اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما مشغول غذا خوردن بودید بر نخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد و در پاسخ او می‌گفتند: "به غذا خوردن مشغولند." و آن گرامی می‌فرمود: "بگذارید غذایشان تمام شود."»^(۱۰)

یکبار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: "من از دوستان شما و پدران و اجدادتان هستم. از حج بازگشته‌ام و خرجی راه را تمام کرده‌ام اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را به وطنم برسانم و در آنجا معادل همان مبلغ را صدقه خواهم داد زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده‌ام." امام برخاست و به اطاقی دیگر رفت و از پشت در دست خویش را بیرون آورد و فرمود: "این دویست دینار را بگیر و توشه راه کن و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه دهی."

آن شخص نیز دینارها را گرفت و رفت. از امام پرسیدند: "چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نیند؟" فرمود: "تا شرمندگی نیاز و سوال را در او نینم."^(۱۱)

یکی از یاران امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: «روزی همراه امام به خانه ایشان رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آنها غریبه‌ای دید و پرسید: "این کیست؟" عرض کردند: "به ما کمک می‌کند و به او دستمزدی خواهیم داد." امام فرمود: "مزدش را تعیین کرده‌اید؟" گفتند: "نه هر چه بدهیم می‌پذیرد." امام برآشفت و به من فرمود: "من بارها به اینها گفته‌ام که هیچکس را نیاورید مگر آنکه قبلاً مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد، کاری انجام می‌دهد، اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می‌کند مزدش را کم داده‌ای ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده‌ای و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی، هر چند کم و ناچیز باشد؛ می‌فهمد که بیشتر پرداخته‌ای و سپاسگزار خواهد بود."»^(۱۲)

خادم حضرت می‌گوید: «روزی خدمتکاران میوه‌ای می‌خوردند. آنها میوه را به تمامی نخورده و باقی آنرا دور ریختند. حضرت رضا (علیه السلام) به آنها فرمود: "سبحان الله اگر شما از آن بی‌نیاز هستید، آنرا به کسانی که بدان نیازمندند بدهید."»

شهادت امام:

در نحوه به شهادت رسیدن امام نقل شده است که مأمون به یکی از خدمتکاران خویش دستور داده بود تا ناخن‌های دستش را بلند نگه دارد و بعد به او دستور داد تا دست خود را به زهر مخصوصی آلوده کند و در بین ناخن‌هایش زهر قرار دهد و اناری را با دستان زهرآلودش دانه کند و او دستور مأمون را اجابت کرد. مأمون نیز انار زهرآلوده را خدمت حضرت گذارد و اصرار کرد که امام از آن انار تناول کنند. اما حضرت از خوردن امتناع فرمودند. مأمون اصرار کرد تا جایی که حضرت را تهدید به مرگ نمود و حضرت به جبر، قدری از آن انار مسموم تناول فرمودند. بعد از گذشت چند ساعت زهر اثر کرد و حال حضرت دگرگون گردید و صبح روز بعد در سحرگاه روز ۲۹ صفر سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضا (علیه السلام) به شهادت رسیدند.

تدفین امام:

به قدرت و اراده الهی امام جواد (علیه السلام) فرزند و امام بعد از آن حضرت به دور از چشم دشمنان، بدن مطهر ایشان را غسل داده و بر آن نماز گذاردند و پیکر پاک ایشان با مشایعت بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در مشهد دفن گردید و قرن‌هاست که مزار این امام بزرگوار مایه برکت و مباحثات ایرانیان است.

زندگینامه حضرت فاطمه معصومه (س)

تولد و کودکی در مدینه

حضرت معصومه - سلام الله علیها - یکی از بانوان با فضیلت و با شخصیت خاندان اهل بیت - علیهم السلام - می‌باشد. پدر بزرگوار او حضرت «موسی بن جعفر» امام هفتم شیعیان می‌باشد. مادر گرامی حضرت معصومه «نجمه» مادر بزرگوار امام رضا - علیه السلام - می‌باشد. نجمه از بانوان با فضیلت و از اسوه‌های تقوا و شرافت و از مخدرات کم نظیر تاریخ بشریت است.

درباره زمان تولد و وفات فاطمه معصومه - سلام الله علیها - آن چه مسلم است این است که زمان تولد آن حضرت پیش از سال یکصد و هفتاد و نه هجری بوده است زیرا بنابر نقل شیخ کلینی در شوال ۱۷۹ هارون الرشید امام موسی بن جعفر - علیه السلام - پدر حضرت معصومه - علیه السلام - را از مدینه به بغداد برد و در آن جا در ماه رجب ۱۸۲ از دنیا رحلت فرمود. و بنابر مدت عمر حضرت معصومه که از ۲۳ سال کمتر است، نمی‌تواند بعد از سال ۱۷۹ باشد چون در آن سال‌ها پدرش در زندان بود. پس تاریخ ولادت آن حضرت به طور دقیق مشخص نیست ولی طبق اسناد به دست آمده ولادت آن حضرت را در مدینه در سال ۱۷۳ نقل می‌کنند.

درباره تعداد فرزندان حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - و این که چند تن از آنها فاطمه نام داشته‌اند اختلاف است. شیخ مفید تعداد آنان را سی و هفت تن ذکر کرده است؛ نوزده پسر و هجده دختر که دو تن از دختران، فاطمه نام داشتند. فاطمة الکبری و فاطمة الصغری. [۴] حضرت فاطمه معصومه بعد از امام رضا - علیه السلام - از دیگر فرزندان حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - فاضل‌تر و دارای مقامی شامخ‌تر می‌باشد.

با گذشت ایام، حضرت معصومه - سلام الله علیها - هم دوران خردسالی را پشت سر گذاشت. و در این سال‌ها محل رشد آن حضرت خاندانی بود که او را با دریایی از علم و معرفت رو به رو ساخت. ولی بیش از ده بهار از عمر شریفش نگذشته بود که پدر بزرگوارش با زهر جفا در زندان هارون به شهادت رسید و دریایی از غم و اندوه بر قلب شریفش فرو ریخت که در این ایام غم و تنهایی، تنها مایه تسلی او برادرش امام رضا - علیه السلام - بود که ناگهان «مأمون» وجود اقدس امام هشتم را از کانون خانواده جدا نمود و به اجبار به خراسان جلب کرد و به اقامت اجباری در خراسان وادار نموده. حضرت معصومه - سلام الله علیها - دوری یک ساله فراق برادر را تحمل کرد.

حضرت معصومه در راه ایران و قم

یک سال بعد از رفتن حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به سرزمین خراسان یعنی در سال ۲۰۱ هـ حضرت معصومه - علیها السلام - خواهر حضرت رضا، برای زیارت برادر از مدینه به مقصد خراسان حرکت کرد یا به موجب نقلی که چندان اعتبار ندارد طبق دعوت برادر رهسپار خراسان شد. چون آن حضرت با همراهانش وارد ساوه شد، بیمار و رنجور بود و می‌دانست در آن نزدیکی شهری است به نام قم که مردم آن از دوست‌داران اهل بیت اطهار هستند. از این امر چنین استنباط می‌شود که آوازه تشیع مردم قم و علاقه شدید ایشان به اهل بیت به مدینه هم رسیده بود.

در هر حال، حضرت پرسید میان ما و قم چند فرسخ فاصله است. گفتند: ده فرسخ و حضرت دستور حرکت به سوی قم را صادر کردند. در اینجا معلوم نیست که آیا مردم قم از آمدن حضرت فاطمه معصومه - علیها السلام - به ساوه اطلاع یافته و به استقبال آن حضرت رفته‌اند و با تجلیل و احترام به قم آورده‌اند، یا خود او به طرف قم حرکت کرده است. طبق نقل کتاب قم، روایت صحیح و درست این است که چون خبر به آل سعد رسید با هم اتفاق کردند که از او درخواست کنند به قم بیاید. از میان ایشان، موسی بن خزرج بن سعد اشعری بیرون آمد، و چون به شرف ملازمت حضرت فاطمه رسید زمام ناچه او بگرفت و به چنان شهر بکشید و به در سرای خود فرود آورد. از این نقل معلوم می‌شود که حضرت فاطمه معصومه - علیها السلام - به طرف قم حرکت کرده بود و موسی بن خزرج در اثنای راه به وی رسیده بوده است.

محل سرای موسی بن خزرج و حجره‌ای که حضرت معصومه در آن به عبادت می‌پرداخته اکنون معین و زیارتگاه است. گویا در این سخن اختلافی نباشد که حضرت فاطمه معصومه - علیها السلام - مدت هفده روز در آن محل توقف داشته و پس از آن رحلت فرموده است. بنابر نوشته کتاب قم، بعد از غسل دادن و کفن کردن و نمازگزاردن برجسد مطهر او، موسی بن خزرج آن حضرت را در زمینی در بابلان (همین محل فعلی) نیمه دوم قرن چهارم که به

او تعلق داشت دفن کرد و بر سر تربت او سایه‌بانی درست کرد. نقل شده است، چون حضرت فاطمه وفات یافت بعد از غسل و تکفین او را به مقبره بابلان بردند و در کنار سردابی گذاشتند. آل سعد (اشعری) با یکدیگر اختلاف کردند در این باب که چه کسی سزاوار است در سرداب رود و فاطمه را بر زمین بگذارد و به خاک سپارد که در این هنگام از جانب ریگستان دو سوار که جلو دهان خود را بسته بودند بدان جا آمدند چون به جنازه فاطمه رسیدند، از اسب پیاده شدند و بر او نماز گذارده و در سرداب رفتند و جسد مطهر او را دفن کردند و برهیچ کس معلوم نشد که آن دو سوار که بودند.

بدون هیچ اختلافی سال وفات آن حضرت را یقیناً ۲۰۱ هـ نقل کرده‌اند ولی در این که در چه روز و ماهی از این سال بوده اختلاف می‌باشد که بعضی دهم ربیع الثانی را قوی می‌دانند.

حضرت معصومه (س) و قم

گویا آوازه تشیع مردم قم در زمان حضرت معصومه - سلام الله علیها - تا به مدینه رسیده بوده و حضرت معصومه - سلام الله علیها - از وجود این شهر و ارادت و محبت مردم آن، نسبت به خاندان پیغمبر - صلی الله علیه و آله - اطلاع داشته است.

وضع قم از نظر شهری آن طور که یعقوبی نوشته است، دو قسمت بوده که به مجموع این دو قسمت قم می‌گفته‌اند و رودخانه از میان آن دو می‌گذشته است. اما بخاطر دفن حضرت معصومه - سلام الله علیها - در این شهر و به واسطه موقعیت ممتاز فاطمه معصومه - سلام الله علیها - در میان دیگر امامزادگان، به کلی وضع این شهر تغییر یافت. نخست این که شهر قم به تدریج از شمال شرقی، به جنوب غربی که محل دفن آن حضرت بود کشیده شد، به طوری که حرم فاطمه معصومه - سلام الله علیها - که در فاصله‌ای از شهر قرار داشت امروز در مرکز شهر و در آبادترین قسمت آن واقع است. تأثیر دیگر حضرت معصومه - سلام الله علیها - به قم، توجه پادشاهان و امراء و طبقات گوناگون مردم به این شهر و کوچ بسیاری از افراد اطراف برای اقامت در آن است.

دیگر این که، قم دارای جنبه مذهبی مخصوص شد و مرکز روحانیت شیعه قرار گرفت و عده‌ای از بزرگان علمای شیعه از آن جا برخاستند یا در آن اقامت کردند که امروزه به برکت این بانوی بزرگ، قم به یک مرکز بزرگ علمی، فرهنگی و پژوهشی دنیا تبدیل شده و صدها مدرسه علمی و مراکز تحقیقاتی و کتابخانه‌های مجهز مشغول فعالیت‌های علمی و فرهنگی در حوزه اسلام و تشیع می‌باشد.

دیگر، مسافرت ده‌ها هزار نفر در هر سال از نواحی ایران و کشورهای دیگر است که وجود حرم مطهر و گنبد طلا و کاشی‌کاری و گلدسته‌های زیبا و تاریخی، این شهر را جزء شهرهای توریستی ایران قرار داده که همواره هر سال جهانگردان بسیاری به آن رفت و آمد می‌کنند.

آری، قم، شهری که از نظر آب و هوا و مناظر زیبای طبیعی در سطح بسیار پایینی قرار دارد و از آب و هوای خشک و گرم کویری برخوردار است و از رونق اقتصادی و زیستی ناچیزی برخوردار بود. به برکت این بانوی بزرگوار به شهری علمی، فرهنگی و اقتصادی تبدیل شد که امروزه از نظر علمی حرف اول را در جهان اسلام می‌زند و از نظر اجتماعی و زیست شهری، به یکی از کلان شهرهای ایران تبدیل شده به طوری که به استانی مستقل تبدیل گردید. و به خاطر هجوم شیفتگان اهل بیت - علیهم السلام - به این شهر، از رونق اقتصادی پویا و بالایی برخوردار است. خلاصه قم امروزه همچون ستاره‌ای درخشان در آسمان جهان اسلام می‌درخشد که این نور برگرفته از نور ولایت و امامت می‌باشد.

القاب حضرت معصومه (س)

به طور کلی، سه زیارت نامه برای حضرت معصومه (س) ذکر شده که یکی از آن‌ها مشهور و دو تای دیگر غیر مشهور است. اسامی و لقب‌هایی که برای حضرت معصومه (س) در دو زیارت نامه غیر مشهور ذکر شده؛ به قرار ذیل است: طاهره (پاکیزه)، حمیده (ستوده)؛ یره (نیکوکار)؛ رشیده (حد یافته)؛ تقیه (پرهیزگار)؛ رضیه (خشنود از خدا)؛ مرضیه (مورد رضایت خدا)؛ سیده صدیقه (بانوی بسیار راستگو)؛ سیده مرضیه (بانوی خشنود خدا و مورد رضای او)؛ سیده نساء العالمین (سرور زنان عالم). هم چنین محدثه و عابده از صفات و القابی است که برای حضرت معصومه (س) عنوان شده است.

شخصیت و فضایل حضرت معصومه (س)

حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - دارای شخصیتی رفیع و والا مقام می‌باشد بطوری که ائمه طاهرین - علیهم السلام - از این بانو، با جلالت و تکریم یاد کرده‌اند و حتی پیش از ولادت آن حضرت، بلکه پیش از ولادت پدر

بزرگواریش، نام او بر لسان بعضی از ائمه - علیهم السلام - آمده و از مقام والای او سخن گفته‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: «ألا إنَّ قَمَّ حَرَمِي و حَرَمَ وِلْدِي مِن بَعْدِي...» بدانید قَم حرم من و حرم فرزندانم پس از من است، زنی از فرزندان من در این شهر در می‌گذرد که او دختر موسی است...».

امام صادق - علیه السلام - در حدیثی دیگر پیش از اینکه این فرزند گرانقدر متولد شود از فضیلت زیارت و مدفن او سخن می‌گوید و شیعیان را به اهمیت آن توجه می‌دهد و می‌فرماید «شهر قَم، حرم ما است و در آن زنی از فرزندان من مدفون می‌شود، به نام فاطمه هر کس او را زیارت کند بهشت برای او ثابت می‌شود...»

همه این بیانات حاکی از شأن و عظمت و فضیلت این بانوی مکرم اسلام می‌باشد. بی‌شک این فضایل و خصوصیات اخلاقی این بانوی بزرگ است که او را دارای چنین مقام و منزلتی نموده است چون امام موسی کاظم - علیه السلام - دارای ۲۷ فرزند بود که در میان آنها این بانوی مکرم است که مثل ستاره‌ای درخشان می‌درخشد و در میان فرزندان امام کاظم - علیه السلام - بعد از امام رضا - علیه السلام - هیچ کدام هم‌سنگ او نمی‌باشد. حال به خصوصیات و فضیلتی اشاره می‌کنیم که باعث عظمت و درخشش او در میان دیگر امامزادگان شده است.

شرافت خانوادگی

او ماه تابانی است که از برج امامت طلوع کرده در آغوش امامت تربیت یافته، قنایه امامت را نیز در دامن خود پرورش داده است زیرا او دختر امام، خواهر امام و عمه امام است. همه نیاکان او مشعلداران امامت، پرچمداران هدایت، اسوه‌های فضیلت و استوانه‌های ولایتند. و مادر بزرگواریش از بانوان با فضیلت و از اسوه‌های تقوی و شرافت و از زنان کم نظیر تاریخ بشریت است .

بدیهی است که تأثیر شخصیت پدر و مادر در روح و جسم فرزندان را نمی‌توان انکار کرد این ویژگی در وجود حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - نیز بروز یافت و از هر دو طرف فضیلتی را به ارث برد و می‌توان سر برتری آن حضرت بر دیگر فرزندان موسی بن جعفر - علیه السلام - را در همین نکته یافت. البته این نمی‌تواند به معنای تأثیر نداشتن تلاش و کوشش آن حضرت در این راه باشد بلکه علاوه بر همه شایستگی‌های فردی که در وجود خویش به وجود آورده بود از این عوامل نیز به عنوان مکمل و پشتوانه ترقی و تکامل معنوی اخلاقی و علمی سود می‌برد.

عبادت حضرت معصومه - سلام الله علیها -

یکی از عالیترین نمونه‌های عبادت و بندگی خدا از خاندان ولایت و امامت، کریمه اهل بیت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - می‌باشد. او با عبادت و شب زنده‌داری هفده روزه‌اش در واپسین روزهای عمر شریفش در مدت اقامتش در منزل موسی بن الخزرج، گوشه‌ای از يك عمر عبودیت و خضوع و خشوع آن زاده عبد صالح خدا در برابر ذات پاک الهی است.

محدثه بودن آن حضرت

از ویژگی‌های حضرت معصومه - سلام الله علیها - این بود که علوم اسلام و آل محمد - صلّی الله علیه و آله - آگاهی داشت و آن حضرت از جمله روایت کنندگان حدیث بود و چندین حدیث است که در سند آنها نام حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - به چشم می‌خورد که علامه بزرگوار امینی در کتاب شریف الغدیر به بعضی از آنها استناد می‌کند مانند، عن فاطمه بنت علی بن موسی الرضا حدثتني... «من كنت مولاه فعلي مولاه». نقل این احادیث حاکی از مقام علمی والای آن بانو می‌باشد.

لقب معصومه - سلام الله عليها -

مقام عصمت که عالی‌ترین مقام معنوی و پاک‌ی است، درجاتی دارد، و در وهله اول بر دو گونه است:

۱. معصوم از خطاء
۲. معصوم از گناه.

حضرت معصومه - سلام الله عليها - مانند حضرت زینب - عليها السلام - در یکی از درجات عصمتند، گرچه در درجات چهارده معصوم - عليهم السلام - نباشد.

روایت شده حضرت رضا - علیه السلام - فرمودند «من زار المعصومة بقم کمن زارني» [۱۵] کسی که معصومه را در قم زیارت بکند مانند آن است که مرا زیارت کرده است. گرچه شواهد و قرائن در مورد مقام عصمت حضرت معصومه - سلام الله عليها - بسیار است، ولی سخن فوق از امام معصوم - علیه السلام - شاید اشاره‌ای باشد که حضرت معصومه - سلام الله عليها - دارای مقام عصمت بوده است، ضمناً این سخن بیانگر آن است که: این لقب را حضرت رضا - علیه السلام - به فاطمه کبری - سلام الله عليها - داده است. و گرنه نام آن حضرت معصومه نمی‌باشد.

شفاعت گسترده

اعتقاد به شفاعت انبیاء و اولیاء از ضروریات مذهب شیعه است و هیچ تردیدی در آن نیست. و بالاترین جایگاه شفاعت، از آن رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - است که در قرآن کریم از آن به (مقام محمود) تعبیر شده است. همانا دو تن از بانوان خاندان رسول مکرم - صلی الله علیه و آله - هم شفاعت گسترده‌ای دارند که بسیار وسیع و جهان شمول است. ۱. خاتون محشر، صدیقه اطهر، حضرت فاطمه - سلام الله عليها - ۲. شفیعه روز جزا، حضرت فاطمه معصومه - عليها السلام - . که بعد از حضرت زهرا - سلام الله عليها - از جهت گستردگی شفاعت، هیچ بانویی به شفیعه محشر حضرت معصومه - سلام الله عليها - نمی‌رسد. که امام جعفر صادق - علیه السلام - در این رابطه می‌فرماید: «تدخل يشفاعتها شيعتنا الجنة باجمعهم». با شفاعت او همه شیعیان ما وارد بهشت می‌شوند.

زیارتنامه مخصوص

یکی از شواهد عظمت استثنایی حضرت معصومه - سلام الله عليها - زیارتنامه‌ای است که به خصوص، حضرت رضا - علیه السلام - در شأن او صادر فرموده است. زیرا بعد از فاطمه زهرا - سلام الله عليها - تنها زیارتی که از امام معصوم برای يك زن نقل شده، زیارت حضرت معصومه - سلام الله عليها - است و هیچ يك از بانوان خاندان عصمت و طهارت زیارت مخصوص از امام ندارد.

غروب غمگین

حضرت فاطمه (س) پس از ورود به شهر قم، تنها هفده روز در قید حیات بود و سپس دعوت حق را لبیک گفت و به سوی بهشت برین پرواز کرد. این حادثه در سال ۲۰۱ هجری رخ داد. سلام بر این بانوی بزرگوار اسلام از روز طلوع تا لحظه غروب. درود بر روح تابناک معصومه (س) که اینک آفتاب حرم باصفایش، زمین قم را نورانی کرده است. سلام بر سالار زنان جهان و فرزند پیام آوران مهر و مهتران جوانان بهشتی. ای فاطمه! در روز قیامت، شفیع ما باش که تو در نزد خدا، جایگاهی ویژه برای شفاعت داری.

امروزه گروه ها و فرقه ها و در اصل دشمنان اسلام و اهل بیت (ع) سعی دارند برای سست کردن اعتقادات مومنان و شیعیان سئوالات شبهه‌آلود را در اذهان و افکار عمومی رواج دهند .

عدم آشنائی با مسائل اعتقادی باعث می شود تا در دام دشمنان گرفتار شده و دچار سر در گمی و یا بی اعتقادی در اصول و مبانی دینی شویم . فلذا سعی داریم در این جزوه مختصر به چند مورد از این سئوالات پاسخ دهیم.

مبحث اول : نقدی پیرامون شبهات و سئوالات مطرح شده در خصوص توسل و شفاعت

سؤال اول : توسل به معناست ؟ آیا توسل به پیامبران و امامان کاری صحیح است یا باید مستقیماً " با خدا ارتباط برقرار کنیم؟

جواب:

توسل ، یعنی واسطه قرار دادن ، انبیاء ، امامان و صالحان به پیشگاه خداوند چنانچه خداوند، در قرآن کریم می فرماید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ . المائدة / ۳۵ .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، از خدا بترسید و برای تقرب به او وسیله‌ای بجوئید .

این آیه به تمامی مؤمنین دستور می‌دهد که به هر وسیله‌ای که سبب تقرب به خداوند می‌شود تمسک بجویند ؛ بنابراین

تقرب به خداوند بدون وسیله و واسطه امکان ندارد حضرت زهرا سلام الله علیه می فرماید :

وأحمد الله الذي بعظمته ونوره يبتغي من في السموات والأرض إليه الوسيلة ونحن وسيلته في خلقه .

تمام آنچه در آسمان و زمین هستند ، برای تقرب به خداوند به دنبال وسیله هستند و ما وسیله و واسطه خداوند در میان

خلقش هستیم .

شرح نهج البلاغه ، ج ۱۶ ، ص ۲۱۱ و السقيفة وفدك ، ص ۱۰۱ و بلاغات النساء ، بغدادی ، ص ۱۴ .

و از عایشه در باره خوارج نقل شده است که پیامبر فرمود :

هم شرّ الخلق والخليقة ، يقتلهم خير الخلق والخليقة ، وأقربهم عند الله وسيلة .

شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ از مسند احمد ؛ اما این روایت را دستان امانت‌دار اهل سنت حذف کرده‌اند . و المناقب ، ابن المغازلی ، ص ۵۶ ، ح ۷۹ .

خوارج ، بدترین خلائق هستند ، آن‌ها را بهترین فرد از میان خلائق که نزدیک‌ترین وسیله به خداوند هستند ، خواهد

کشت .

مراد حضرت علی علیه السلام است .

و از ابي هريره در باره قصه حضرت آدم نقل شده است :

يا آدم هؤلاء صفوتي... فإذا كان لك لي حاجة فبهؤلاء توسل، فقال النبي: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حاد عنها

هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسالنا أهل البيت .

فرائد السمطين ، ج ۱ ، ص ۳۶ ح ۱ و المناقب للخوارزمي ، ص ۳۱۸ ح ۳۲۰ .

ای آدم ! این‌ها (اهل بیت) برگزیدگان من هستند ... هر وقت حاجتی داشتی اینها را واسطه قرار بده . پیامبر اسلام (صلی

الله علیه وآله وسلم) فرمودند : ما کشتی نجات هستیم ، هر کس سوار این کشتی شد ، نجات خواهد یافت و هر کس سر پیچی کند ،

هلاک می‌شود ، هر کسی حاجتی به سوی خداوند دارد ، باید ما اهل بیت را واسطه قرار دهد .

و سیوطی نقل می‌کند که حضرت آدم به درگاه خداوند چنین استغاثه می‌کرد :
اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد سبحانه لا إله إلا أنت، عملت سوءً، وظلمت نفسي فاغفر لي إتك أنت الغفور
الرحيم، فهؤلاء الكلمات التي تلقي آدم .

الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰.

بار خدایا! از تو درخواست می‌کنم به حق محمد و آل محمد که تو پاک و منزهی و غیر از تو خدایی نیست، من کاری بدی
کردم و به خود ظلم نمودم؛ پس مرا ببخش که تو بخشنده و مهربان هستی ...

و همچنین آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که توسل به غیر خداوند را مشروع می‌داند؛ از جمله:

يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ . يوسف / ۹۷ .

گفتند: «ای پدر! برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم»

در این آیه خداوند داستان برادران حضرت یوسف علیه السلام را یادآوری می‌کند که آن‌ها بعد از پیشیمانی از کردارشان
به پیش حضرت یعقوب علیه السلام آمدند و از او که پیامبر خدا بود درخواست کردند که از خداوند برای آن‌ها طلب بخشش کند.
حضرت یعقوب هم نگفت که چرا خودتان مستقیماً سراغ خداوند نمی‌روید و به من متوسل شده‌اید؛ بلکه به آن‌ها وعده داد که از
خداوند برای آن‌ها طلب بخشش خواهد کرد:

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . يوسف / ۹۸ .

گفت: «به زودی از پروردگرم برای شما آمرزش می‌خواهم، که او همانا آمرزنده مهربان است» .

همچنین خداوند در آیه ۶۴ سوره نساء می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا .

و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب

آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند

این آیه نشان می‌دهد که باید برای طلب بخشش از خداوند واسطه و وسیلهٔ آبروداری را پیدا کرد تا خداوند به خاطر او
حاجات انسان را برآورده سازد .

سؤال دوم: شفاعت چیست؟ آیا شفاعت خواستن از غیر خداوند صحیح است؟

جواب:

شفاعت، واسطه شدن، انبیاء، امامان و صالحان بین خدا و خلق در قیامت برای بخشیده شدن گناهانی است که از مؤمنان
سر زده است .

شفاعت در قیامت، با شرائط و خصوصیتی که در بارهٔ آن ذکر شده است، از ضروریات تمامی مذاهب اسلامی و مورد

اجماع تمامی علمای مسلمان است که آیات بسیاری در قرآن کریم آن را تأیید می‌کند؛ از جمله:

وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى . الضحی / ۵ .

و بزودی پروردگارت تو را عطای خواهد داد، تا خرسند گردی .

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا . الإسراء / ۷۹ .

و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند .

تمامی مفسران شیعه و سنی بر این مطلب اتفاق دارند که مراد از «مقام محمود» همان مقام شفاعت است که خداوند آن را

به پیامبرش وعده داده است .

فخر رازی از علما و مفسرین بزرگ اهل سنت در این باره می گوید :

أجمعت الأمة على أن لمحمد صلى الله عليه وسلم شفاعته في الآخرة وحمل على ذلك قوله تعالى (عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا) وقوله تعالى (ولسوف يعطيك ربك فترضى) .

تفسیر الرازی ، ج ۳ ، ص ۵۵ .

تمامی امت اسلامی بر این مطلب اجماع دارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در قیامت حق شفاعت دارد و این دو آیه « امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند » و « بزودی پروردگارت تو را عطای خواهد داد ، تا خرسند گردی » را به همین معنا حمل کرده اند .

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می فرماید :

اتفقت الإمامية على أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يشفع يوم القيامة لجماعة من مرتكبي الكبائر من أمته ، وأن أمير المؤمنين (عليه السلام) يشفع في أصحاب الذنوب من شيعته ، وأن أئمة آل محمد (عليهم السلام) كذلك ، وينجي الله بشفاعتهم كثيرا من الخاطئين .

أوائل المقالات في المذاهب والمختارات ، ص ۲۹ تحقیق مهدی محقق .

امامیه بر این مطلب اتفاق دارند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در روز قیامت گروهی از کسانی را که گناهان کبیره انجام داده اند ، شفاعت می کند . و نیز بر این مطلب اتفاق دارند که امیر المؤمنین و بقیه ائمه گناهکاران را شفاعت می کنند و با شفاعت آن ها خداوند بسیاری از گناهکاران را نجات می دهد .

و مرحوم علامه مجلسی رحمت الله علیه نیز در این باره می فرماید :

أما الشفاعة فاعلم أنه لا خلاف فيها بين المسلمين بأنها من ضروريات الدين وذلك بأن الرسول يشفع لأُمَّته يوم القيامة ، بل للأمم الأخرى ...

بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۲۹ - ۶۳ .

تمامی مسلمین بر این مطلب اتفاق دارند که شفاعت از ضروریات دین است . و شفاعت ، یعنی این که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نه تنها امت خود را ؛ بلکه امت های دیگر را نیز شفاعت خواهد کرد .

و نووی از شارحین صحیح مسلم به نقل از قاضی عیاض بن موسی می نویسد :

قال القاضي عياض رحمه الله مذهب أهل السنة جواز الشفاعة عقلا ووجوبها سمعا بصريح قوله تعالى (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ

إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) وقوله (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) وأمثالهما وبخبر الصادق صلى الله عليه وسلم وقد جاءت الآثار التي بلغت مجموعها التواتر بصحّة الشفاعة في الآخرة لمذنبى المؤمنين وأجمع السلف والخلف ومن بعدهم من أهل السنة عليها .

شرح مسلم - النووى - ج ۳ - ص ۳۵ .

قاضی عیاض می گوید : " مذهب اهل سنت بر این است که شفاعت عقلا جایز و شرعا واجب است ؛ به دلیل این که خداوند

به صراحت در آیه قرآن فرموده است : " در آن روز ، شفاعت [به کسی] سود نبخشد ، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه

دهد و سخنش او را پسند آید " و نیز گفته خداوند که فرموده : " و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد ، شفاعت نمی کنند " و

امثال این آیات . و همچنین به خاطر روایات پیامبر راستگو صلی الله علیه وآله وسلم مبنی بر صحت شفاعت در آخرت برای

گناهکارانی از مؤمنین که مجموع این روایات به حد تواتر می رسد . تمامی علمای اهل سنت ؛ از گذشته تا کنون بر صحت شفاعت

اجماع دارند .

و تاج الإسلام أبو بكر الكلاباذی (ت ۳۸۰ هـ) در این باره می گوید :

إن العلماء قد أجمعوا على أن الإقرار بجملة ما ذكر الله سبحانه وجاءت به الروايات عن النبي (صلى الله عليه وآله) في الشفاعة واجب، لقوله تعالى: (وَأَسْأَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) ولقوله: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) وقوله: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى). وقال النبي (صلى الله عليه وآله): "شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي".

علما بر این مطلب اجماع دارند که اقرار به تمامی آنچه که خدا و رسول او (صلى الله عليه وآله وسلم) در باره شفاعت گفته اند، واجب است. به دلیل فرموده خداوند: "و بزودی پروردگارت تو را عطای خواهد داد، تا خرسند گردی" و فرموده خداوند: "امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند" و نیز فرموده خداوند: "و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند" و همچنین سخن پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) که فرمود: "من گناهکارانی از امتم را شفاعت می کنم".
لتعرف لمذهب أهل التصوف، ص ۵۴_ ۵۵، تحقیق د. عبد الحليم محمود، شيخ الأزهر الأسبق.
و حتی ابن تیمیه که اولین نظریه پرداز گروه های تکفیری محسوب می شود نیز شفاعت در قیامت را قبول دارد و در این باره می گوید:

للنبي (صلى الله عليه وآله) في يوم القيامة ثلاث شفاعات أما الشفاعة الثالثة فيشفع في من استحق النار وهذا الشفاعة له (صلى الله عليه وآله) ولسائر النبيين والصدّيقين وغيرهم في من استحق النار أن لا يدخلها ويشفع في من دخلها. برای پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در روز قیامت سه شفاعت است... شفاعت سوم برای کسانی است که مستحق آتش هستند. شفاعت آن حضرت، سایر انبیاء، صدیقین و دیگران به این است که کسی که سزاوار آتش است، وارد آن نشود، و نیز در مورد کسی که داخل آتش شده شفاعت می کند.

مجموعه الرسائل الكبرى، ج ۱، ص ۴۰۳_ ۴۰۴.

و محمد بن عبد الوهاب نیز در این باره می گوید:

وثبتت الشفاعة لنبينا محمد (ص) يوم القيامة ولسائر الأنبياء والملائكة والأولياء والأطفال حسبما ورد، ونسألها من المالك لها والأذن فيها بأن نقول: اللهم شفّع نبينا محمدا فينا يوم القيامة أو اللهم شفّع فينا عبادك الصالحين، أو ملائكتك، أو نحو ذلك مما يطلب من الله لا منهم... إن الشفاعة حق في الآخرة، ووجب على كل مسلم الإيمان بشفاعته... .

الهدية السنية، الرسالة الثانية، ص ۴۲.

شفاعت برای پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در روز قیامت و نیز برای سایر انبیاء، ملائکه، اولیاء و اطفال بنابر آن چه که وارد شده است، قطعی است. و ما درخواست می کنیم از مالک و اجازه دهنده شفاعت به این صورت که می گوئیم:
و ما از خداوندی که صاحب شفاعت می باشد و اجازه شفاعت به دست اوست در خواست می کنیم:
"بار خدایا! پیامبر ما را در روز قیامت شفیع ما قرار بده". یا این که می گوئیم: "بار خدایا! صالحان و ملائکه خود را شفیع ما قرار بده" و مانند این سخنان که از خداوند طلب می کنیم نه از غیر خدا. شفاعت در آخرت حق و واجب است بر هر مسلمانی که به آن ایمان داشته باشد... .

این نمونه های کوچکی بود از نظرات علمای شیعه و سنی در این باره که به جهت اختصار به همین تعداد بسنده می شود. اما آنچه که از بین تمامی فرقه های اسلامی، تنها وهابی ها آن را قبول ندارند و به شدت با آن به مخالفت برخاسته و قائل به آن را مشرک می دانند، شفاعت در دنیا؛ یعنی همان توسل است؛ که ما این مطلب را در پاسخ به سؤال اول بررسی و صحت آن را از دیدگاه قرآن ثابت کردیم.

مبحث دوم : نقدی بر شبهات مطرح شده پیرامون معجزه و شفا یافتن مریض بواسطه توسل

انبیا و اولیای الهی برای اینکه بهره‌مندی خود را از عالم غیب و شهود به اثبات رسانند، باید نشانه‌ای روشن و تردیدناپذیر پیش روی مردمان قرار دهند از این رو، خدای حکیم، آنان را به انجام کارهایی موفق می‌کند که از دست دیگر آفریدگان بر نمی‌آید. این پدیده‌های فرا بشری که در مورد پیامبران(ص) معجزه و در باره ائمه (ع) و اولیای الهی کرامت نامیده می‌شوند- نشان می‌دهند که گفتار و کردار اولیای الهی در چارچوب تنگ علم بشر نمی‌گنجد و از علوم الهی سر چشمه می‌گیرد. یکی از محدودیت‌های دانش آدمی دستیابی او به باطن امور است، به همین جهت با مشاهده امری که فراتر از فکر اوست آن را انکار می‌کند و مسأله‌ی شفا یافتن بیماری‌ها نیز یکی از آن امور است. بعضی‌ها، معجزه و کرامت را ناقض قانون طبیعت دانسته و کشفیات علمی بشر را معیار و ملاک قرار داده است. همچنین بیماران شفایافته را بی‌ارتباط با خداوند و اولیای الهی دانسته و معتقدند که بهبودی برخی امراض، از امیدواری بیمار نشأت می‌گیرد. نوشتار حاضر می‌کوشد تا برخی از نقاط ضعف و ابهام آن را نقد و بررسی کند.

شبهه ۱: باور به معجزه - که سرپیچی از قانون طبیعت است - از نظر علمی مردود است.

نقد:

برای پاسخ به این شبهه باید معجزه و ارتباط آن با قانون طبیعت یا قانون علیت را تبیین کرد: معجزه در اصطلاح خاص؛ یعنی امری بر خلاف عادت که همراه با دعوی نبوت و تحدی و مبارزه‌طلبی و با مدعا هماهنگ بوده و کسی از عهده معارضه با آن بر نیاید. در این تعریف، برای اعجاز قیودی ذکر شده است که هر یک از آنها اموری را طرد می‌کند؛ مانند سحر، جادو، اعمال مرتاضان و .. اما معجزه در اصطلاح عام، شامل کرامات اولیای الهی می‌شود؛ زیرا انسان‌های وارسته و اولیای الهی بدون ادعای نبوت دست به اموری می‌زنند که با مجاری طبیعی و عادی سازگار نمی‌باشد؛ مانند کرامات حضرت مریم که در قران آمده است. کرامت همانند اعجاز، وصف نفسانی اولیا الهی است که انسان سالک در پرتو آن توان خرق عادت را دارد. پیداست که نسبت دادن معجزه به غیر پیامبر، مساوی با ادعای نبوت نیست، بنابراین هنگامی که معجزه را به عنوان دلیل نبوت مطرح می‌کنیم اصطلاح خاصش در نظر است، و آنجا که به غیر انبیاء نسبت می‌دهیم معنای عامش مراد است؛ یعنی هر کار خارق‌العاده‌ای که به اتکاء قدرت الهی از سوی بندگان صالح صورت می‌پذیرد. اما معجزه واقعی است که هیچگونه منافاتی با قانون علیت ندارد؛ زیرا این قانون دو معنی دارد:

الف) هیچ معلولی بدون علت تحقق نمی‌یابد، ولی این معنایش آن نیست که معلول‌ها همیشه از علل عادی شناخته شده، صادر می‌شوند؛ بلکه این قانون همین اندازه اقتضا می‌کند که ما برای هر معلولی، علتی قائل شویم و از همین راه است که ما از وجود کل جهان پی به وجود خدا می‌بریم.

ب) معنای دوم این است که برای هر معلولی، علت خاصی معرفی کنیم و بگوئیم این معلول حتماً از این علت پدید می‌آید.

شناختن علل خاص اشیا معمولاً به وسیله تجربه حاصل می‌شود، و تجربه هیچگاه نمی‌تواند علت منحصره یک پدیده را در همه

زمان‌ها و مکان‌ها اثبات کند؛ چرا که تجربه بشر محدود است. صدها و هزارها مورد را هم که تجربه کنیم باز عقل جائز می‌داند که این معلول از یک راه دیگری هم حاصل شود که ما نمی‌دانیم.

پس اگر ما پذیرفتیم که بهبود یافتن مریض همیشه از راه خوردن دارو حاصل نمی‌شود؛ بلکه راه دیگری هم هست، این نقض قانون علیت نخواهد بود؛ بلکه علت جدیدی کشف شده است، آن وقت این علت جدید دو جور است: یک وقت فقط علت مادی است، مثل کشفیات علمی که هر روز صورت می‌گیرد، و قابل تحصیل و تعلیم است؛ اما گاهی یک علت معنوی است که قابل تعلیم و تعلم نیست، چون موهبت الهی است. وقتی که می‌گوئیم پیامبری همچون حضرت عیسی (ع) مرده‌ای را زنده می‌کرد، به این معنا است که خداوند یک قدرتی به او داده بود که به اذن او این قدرت را بکار می‌گرفت.

بنابراین پذیرفتن معجزه، ناقض قانون علیت نیست؛ بلکه پذیرفتن علتی است برای پدیده‌های مادی، اما نه از سنخ علل عادی، بلکه علتی است معنوی که به موهبت پروردگار متعال در نفس انبیاء و ائمه تحقق پیدا می‌کند و قابل تعلیم و تعلم مادی هم نیست.

شبهه ۲: آیاتی همچون «انا بشر مثلكم» با آوردن معجزه و کرامت منافات دارد.

نقد:

اولاً، از آنجا که مساله نبوت در طول تاریخش با انواع غلو و مبالغه همراه بوده است، قرآن کریم آن را چنین بیان می‌کند: «بگو من فقط بشری همچون شما هستم» این در حقیقت باطل دانستن پندار مردم است که خیال می‌کنند هر که ادعای نبوت کرد، ادعای الوهیت و قدرت غیبی کرده است. چنانکه در مورد ائمه هم برخی فرقه‌ها همچون غلات پدید آمده‌اند؛ پس مراد چنین آیاتی مبارزه با اندیشه غلو و نفی استقلال داشتن انبیا در انجام معجزه و کرامت است.

ثانیاً، ادامه این آیات در مقاله نیامده است که می‌فرماید: «یوحی الی»؛ یعنی با اینکه من بشری مانند شما هستم ولی وجه امتیازم با بشر آن است که بر من وحی می‌شود و این به معنای ارتباط داشتن انبیای الهی با خداوند و عالم غیب است که از همه چیز می‌تواند با خبر شوند؛ زیرا آنان واسطه بین خداوند و خلق هستند و این قرب الهی موجب می‌شود که مردم از آنها طلب شفا یافتن می‌کنند. همچنین اولیای الهی و صاحبان کرامت، به واسطه جدیت در عبادت و بندگی خداوند به مقامی می‌رسند که می‌توانند امور خارق عادت را انجام دهند.

اگر جامعه مومنین نیز به معجزات و کرامات اعتقاد دارند، هرگز این امور را پدیده‌های مستقل از خدا نمی‌دانند و هرگز معتقد نیستند که انبیاء و اولیاء «بما هو بشر» - یعنی از این حیث که بشر هستند - می‌توانند این کارها را انجام دهند؛ بلکه معتقدند آن چیزی که ایشان را از دیگر انسان‌ها متمایز می‌کند ارتباط محکم معنوی آنها با حضرت حق می‌باشد و همچنین معتقدند که این امور (معجزه و کرامت) مستقیماً وابسته به حول و قوه و عنایت الهی است.

فیض روح القدس آر باز مدد فرماید دگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد

شبهه ۳: شخصی که به خواست و اراده خدا فلج شده است، چرا برای شفا یافتن این مریض، والدینش باید با التماس و خواهش از خدا بخواهد او را شفا بدهد؟

نقد:

دعا و التماس از خداوند، پدیده‌ای فطری و از اساسی‌ترین نیازهای روحی و روانی انسان است که از نخستین روزگاران زندگانی بشر دارای نمود و بروز بوده است. به همین دلیل از سوی تمام پیامبران و ادیان آسمانی به آن توجه شد. پس اصل دعا و خواهش مورد پذیرش همه‌ی انسان‌ها است.

اما این که نویسنده، فلج شدن بیمار را منحصرأ در اراده‌ی خداوند می‌داند اشتباه است؛ زیرا در هر کاری اراده‌ی انسان نیز نقش دارد و گرنه انسان موجودی غیر مختار تلقی خواهد شد.

باید توجه داشت اراده الهی به این تعلق گرفته که انسان را به بهترین وضع و شکل بیافریند؛ چنانکه می‌فرماید:

«لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم»

پس خداوند اراده نکرده است که انسانی فلج به دنیا بیاید. اگر می‌بینیم کودکانی که به خاطر گناهان پدران و مادران (مانند مشروب‌خواری یا به خاطر سوء تغذیه و مانند آنها) گرفتار نقص عضو یا بیماری‌های مختلف می‌شوند، این ظلمی است که خودشان در حق فرزندانشان روا داشته‌اند.

شبهه ۴: چرا باید آتش نذری بیزیم و به خدا رشوه بدهیم تا خواست ما را برآورده کند؟

نقد:

قرآن کریم می‌فرماید: «لن ينال الله لحومها ولا دماءها ولكن يناله التقوى منكم»

این آیه بیان می‌کند که چیزی از این قربانی‌ها و گوشت و خون آنها عاید خدا نمی‌شود، چون خداوند منزّه است از جسمیت و از هر حاجتی، تنها تقوای شما به او می‌رسد، آن هم به این معنا که دارندگان تقوی به او تقرب می‌جویند. پس این نذرها و آتش نذری و قربانی‌ها، اثر معنوی برای آورنده‌اش دارد و با این آثار معنوی به خداوند نزدیک می‌شود، تا حاجت یا شفای مریض را از خداوند بگیرد.

همچنین نذر، نوعی تشکر و سپاسگزاری از خداوند است و لزوماً متعلق نذر، پختن غذا و مانند آن نیست؛ بلکه بر عهده گرفتن هر نوع تعهد اختیاری مانند نماز و روزه است تا با این اعمال نیک و عبادی، خود را به خداوند نزدیک کنیم.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«حسن و حسین (ع) در زمانی که خردسال بودند بیمار شدند، رسول خدا (ص) به همراه دو نفر دیگر به عیادت آنها رفت. یکی از آن دو مرد گفت: ای "اباالحسن"، کاش برای این دو طفل خود نذری می‌کردی تا خداوند شفایشان دهد. علی (ع) فرمود: برای سپاسگزاری از خدای عزوجل سه روز روزه می‌گیریم. فاطمه (س) و کنیز آنها فضا نیز، همین حرف را زدند. بعد از مدتی خداوند بر آن دو طفل لباس عافیت پوشاند و آنها روزه گرفتند.»

شبهه ۵: استجاب دعا به معنای برتری خواست ما بر خواست خدا نیست ؟

نقد:

دعا یک نوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی‌پایان خداوند است و به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا، توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند.

دانشمندی می‌گوید: وقتی که ما نیایش می‌کنیم، خود را به قوه پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌کنیم.

پس برخلاف تصور نویسنده، دعا و یاری خواستن از خدا نشانه عجز و ناتوانی انسان در حل گرفتاری‌های خودش است و اینکه حقیقت امر و تأثیر در دست خدا است، و استجاب آن هم به معنای برتری خواست خداوند است؛ به همین خاطر برخی از دعاهای ما مستجاب نمی‌شود.

شبهه 6: اساساً شفا یافتن بیماری، به دلیل امیدواری مریض است و یاس و ناامیدی، باعث بدتر شدن بیماری می‌شود، و گرنه از هیچ انسان مرده‌ای کاری بر نمی‌آید.

نقد:

معارف اسلامی به ما می‌آموزد که انسان در اثر مرگ نابود نمی‌شود و آگاهی و ادراک خود را از دست نمی‌دهد؛ بلکه مانند دوران زندگی دنیائی خویش، حتی افزون‌تر از آن، حقایق را در می‌یابد، و این مساله معدوم نشدن انسان در اثر مرگ - عقلاً ثابت شده است.

حال، اگر مخلوقی در حال حیات و حضورش، مقرب درگاه خدا بوده و دعا و شفاء دادنش درباره دیگران مقبول است، چه مانعی دارد که در حال غیاب و یا پس از مرگ نیز همچنان، مقرّبت و منزلتش باقی بوده و خاصیت اثربخشی او، به اذن خداوند مستمر و دائم باشد؟!

پس ملاک در استشفاء، همانا اعتقاد به مکانت و قرب منزلت مخلوقی در پیشگاه خداوند است و انسان‌های مقرب و اولیاء الهی، پس از مرگشان نیز مانند حال حیات دنیویشان زنده‌اند و دارای علم محیط و قدرت نافذ می‌باشند. آنان به فضل و موهبت خدا از توجهات قلبیه و استغاثه‌ها و استمدادهای ما آگاهند، ندای ما را می‌شنوند و به اذن خداوند توانائی بر رفع گرفتاری‌ها و حل مشکلات و قضاء حاجت و شفای مریض را دارند.

شبهه 7: اگر از امامان مرده کاری بر می‌آید، در زمان حیات خودشان، از خدا شفا می‌گرفتند؟

نقد:

پیامبران و امامان، هر چند از راه‌های غیرعادی (معجزه، کرامت، علم غیب) به دانش‌ها و توانائی‌های بسیار دست می‌یافتند، ولی در بکارگیری آنها پیرو تکالیف الهی و مصلحت‌های واقعی بوده‌اند. اولیای الهی در فضائل انسانی، سرآمد دیگرانند و اگر مردم را به صبر و پایداری از مشکلات می‌خوانند، خودشان نمونه کامل آنند. امام علی (ع) می‌فرماید:

«آیا به همین خرسند باشم که مرا امیرمؤمنان خوانند و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نشوم و در سختی‌های زندگی، نمونه آنان نگردم؟»

بنابراین، چنین نیست که امام یا پیامبر امداد غیبی را وسیله‌ای برای راحتی و آسایش خویش سازد و با بهره‌گیری از دانش‌های خدادادی، خود را از خطر سمّ و مانند آن برهاند، بلکه همواره همان را می‌پسندد که خواسته خداوند است.

شبهه 8: خداوند برای اجابت دعای مریض‌ها چه معیاری دارد؟ چرا همه آنهایی که به امامزاده‌ها مراجعه می‌کنند شفا پیدا نمی‌کنند؟

نقد: اولاً، برای دعا شرائطی بیان شده که اجابت آن را منوط به آنها کرده‌اند و با فقدان آن شرائط اجابت دعا نیز منتفی است. اما شرائط دعا عبارتند از:

الف) اخلاص؛ یعنی مرتبه‌ای که در آن انسان همه تأثیرها را منحصرأ از آن خداوند می‌داند و برای هیچ یک از عوامل طبیعی و غیرطبیعی تأثیری - مگر به صورت وساطت و در طول تأثیر الهی و طبق خواست خداوند - قائل نیست.

ب) اطاعت و بندگی؛ کسی که فقط در گوشه امامزاده‌ها بنشیند و هیچ کاری جز دعا نکند توفیق اجابت ندارد، و در این باره روایات فراوانی داریم.

ج) حضور قلب؛ یعنی دعاکننده برای شفا یافتن بیماری‌اش باید توجه صادقانه به خداوند داشته باشد، نه آنکه فکرش در کوچه و بازار و امور خانه مشغول باشد.

ثانیاً، ضمن رعایت شرائط دعا باید به آداب آن هم توجه کند که موجب تأثیرگذاری دعا می‌شود. برخی از این آداب عبارتند از: داشتن وضو، بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان، اظهار عجز، ثنا و ستایش الهی، درود فرستادن بر پیامبر و خاندان او، توسل، اصرار بر دعا.

حاصل سخن:

مسئله‌ی شفا یافتن بیماران به واسطه‌ی اولیاء الهی از امور خارق‌العاده‌ای است که شیعیان، اعتقاد خاصی به آن دارند. معجزات انبیاء و کرامات اولیاء، اگرچه در ظاهر نقض قوانین طبیعی است، ولی در واقع چنین نیست و آنچه وجود دارد علم انبیاء و اولیاء به روندهای جایگزین و بدیلی است که ما به آنها واقف نیستیم. اولیای الهی، با استمداد از غیب، قدرتی شگرف پیدا می‌کنند که به وسیله‌ی آن می‌توانند هر بیماری را - به اذن الهی - شفا دهند، البته این شامل کسانی می‌شود که با نذر، دعا و توسل، قرب الهی پیدا کرده تا توجه آن بزرگواران را به خودشان جلب کنند.